

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه امر اوّل: یعنی وصف تعبّدی و توضّلی

نقد کلام محقق اصفهانی «رحمة الله عليه»

اینکه شما غرض از وجوب را ایجاد داعی برای مکلف نسبت به آنچه که تکلیف به آن تعلّق گرفته، دانسته اید، اشتباه است. زیرا ایجاد داعی فقط از آثار وجوب یک شیء بوده و غرض از وجوب، حصول مصلحت ملزومه موجود در متعلّق می باشد. همانطور که غرض از تحریم، ممانعت از حصول مفسده ملزومه در متعلّق است. لذا بحث از تعبّدیت و توضّلیت برگشت می کند به اینکه آیا غرض از وجوب، به صرف اتیان فعل حاصل می شود و یا اینکه جز با اتیان فعل متقرّباً الی الله حاصل نمی گردد. لذا می توان دو وصف مذکور را به عنوان اوصاف وجوب مطرح نمود و در نتیجه می توان این جهت از بحث را مانند محقق خراسانی «رحمة الله عليه» ذیل بحث از مدلول اوامر مطرح کرد، هر چند علی التحقیق، این دو وصف مانند اوصاف دیگر - نفسیّت و غیریت، تعیینیّت و تخییریّت، عینیّت و کفائیّت - از اوصاف واجب هستند و لی بی مناسبت با خود وجوب - به توجیهی که عرض شد - نیستند و می توان از آنها به عنوان اوصاف مربوط به وجوب یاد نمود. به عبارت دیگر این اوصاف اوّل و بالذات به واجب بر می گردند و ثانیاً و بالعرض به وجوب.

امر دوّم: تعریف تعبّدی و توضّلی

تحقیق در متون قدمای اصولی و بلکه متأخرین از آنها روشن می کند که اصطلاح تعبّدی و توضّلی به معنای مذکور، در بحث از اقسام وجوب کاربردی نداشته، بلکه اصطلاحی جدید و رایج در عصر حاضر بوده و در لسان متأخّر المتأخرین به کار گرفته شده است و اگر احياناً در کلام قدماء، سخن از احکام تعبّدیّه به میان می آمده، منظور احکامی بوده که علل و فلسفه آنها توسط عقل مکلفین قابل درک نمی باشند و باید بدون چون و چرا امثال گردند. لذا گفته می شود: «الاحکام التعبّدیّة التي لا يعقل معناها او لا يعقل عللها». تعبّدیت به این معنا، کاملاً از بحث فعلی بیگانه است. بنا بر این طرح آن در بحث ما نحن فیه اشتباه می باشد^۱، هر چند در تقریرات شیخ اعظم اتفاق افتاده و این معنا را در کنار سایر معانی وجوب تعبّدی به اصطلاح جدید ذکر نموده^۲ و آن را مورد نقد قرار می دهد^۳.

^۱ - به خصوص اینکه هیچ عین و اثری از اصطلاح توضّلیّت به معنای کنونی و بلکه سایر معانی آن، در کتب گذشتگان مشاهده نمی شود.

^۲ - ایشان در مطارح الانتظار، جلد ۱، صفحه ۲۹۷ می فرمایند: «قد عرفت فيما سبق أنّ للواجب أقساماً عديدة باعتبارات مختلفة، وقد عرفت الكلام في تحقيق الواجب المطلق والمشروط وما يتفرع عليه. و ينقسم باعتبار آخر إلى تعبدي و توضلي.

و قد يعرف الأوّل ب «ما لا يعلم انحصار مصلحته في شيء» و الثاني ب «ما يعلم انحصارها في شيء». و الثاني غير منعكس؛ لخروج جملة من التوضيلات التي لا يعلم وجه المصلحة فيها فضلاً عن انحصارها في شيء. كتوجيه الميّت حال الاحتضار إلى القبلة، و مواراته، و نحو ذلك. فالأوجه أن يعرف أنّ التعبدي «ما يشترط فيه القرية» و التوضلي «ما لا يشترط فيه القرية» سواء في ذلك كون الواجب من الماهيات المخترعة كالصلاة و الحج و نحوهما، أو لا كالذبيح و النحر و الحلق و التقصير و نحوهما». سپس به دو تعریف مرحوم محقق قنّی در قوانین الاصول اشاره نموده و آن دو را مفصلاً مورد نقد و بررسی قرار می دهد.

^۳ - همانطور که از عبارت قبل ظاهر است، ایشان به تعریف واجب توضّلی به «ما يعلم انحصارها في شيء»، ایراد وارد نموده و می فرمایند: تعریف جامع افراد نمی باشد. زیرا بسیاری از امور توضّلی همچون رو به قبله قرار دادن محتضر وجود دارند که وجه مصلحت آنها را نمی دانیم.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی همانطور که کراراً در گذشته بیان کردیم، بررسی تاریخیچه یک بحث تاثیر به سزایی در نتیجه گیری آن دارد. در ما نحن فیه شاید بتوان میرزای قمی «رحمة الله علیه» را به عنوان نخستین کسی معرفی نمود که تقسیم وجوب به تعبّدی و توصلی را با رویکرد جدید و اصطلاح کنونی آن در مباحث اصولی مطرح می کند و پس از ایشان، سایر علما این بحث را دنبال کرده و سعی دارند تعریفی جامع و مانع برای این دو تقسیم از وجوب ارائه نمایند. کلمات علمای اصولی در تعریف وجوب توصلی و تعبّدی متفاوت می باشد و به اهمّ آنها اشاره خواهد شد.

تعریف اول: تعریف محقق قمی «رحمة الله علیه»

دقت در فرمایشات محقق قمی «رحمة الله علیه» در دو کتاب غنائم الایام^۱ و قوانین الاصول^۲ روشن می کند که طبق نظر ایشان، هر یک از وجوب توصلی و تعبّدی دارای دو معنا می باشند.

یکی اینکه واجب توصلی عبارت است از آنچه که غرض از وجوب آن، رسیدن به غیر بوده و مطلوبیّت ذاتی نداشته باشد. لذا با انجام دیگران، وجوب آن ساقط می شود. مثل غسل ثوب نجس برای نماز. در مقابل، واجب تعبّدی عبارت است از آنچه که غرض از وجوب آن، خود آن شیء بوده و فی نفسه مطلوبیّت ذاتی دارد. لذا با انجام دیگران وجوبش ساقط نمی شود. به تعبیری دیگر، واجب توصلی عبارت است از واجبی که مباشرت مکلف در انجام آن معتبر نیست. بلکه ذمه مکلف علی ای حال ساقط می شود - چه خودش انجام دهد و چه دیگری، چه در ضمن یک فرد محرم^۳ انجام گیرد و چه در ضمن یک فرد مباح، چه با التفات و توجّه انجام شود و چه بدون آن - و اما واجب تعبّدی باید بالمباشرة و با التفات و در ضمن فرد جایز صورت بگیرد.

تعریف دیگر آن است که در واجبات توصلی، نیت و قصد اطاعت امر معتبر نمی باشد ولی واجبات تعبّدی عبارتند از واجباتی که در جهت تکمیل نفس و ترفیع درجه و حصول تقرب واجب شده اند و قصد اطاعت امر در آنها معتبر است، به طوری که امتثال آنها بدون قصد امر حاصل نمی گردد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

^۱ - به عنوان مثال ایشان در غنائم الایام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد ۲، صفحه ۵۲۴، در بحث وجوب دفن میت ابتدائاً می فرمایند: «و قالوا: إنّ الواجب وضعه فی حفرة تستر عن الإنس و ریحہ و عن السباع بدنه بحيث یعسر نبشها غالباً» و سپس در ادامه می فرمایند: «و لعلهم نظروا إلى أنّ وجوب الدفن توصلی، و المقصود من إيجابه حصول هاتین الحکمتین، فالتزوما وجوب حصولهما». روشن است که ایشان واجب توصلی را واجبی می دانند که حکمت وجوب آن معلوم می باشد.

و همچنین در جلد ۴، صفحه ۵۰ در مقام ایراد بر علامه که پرداخت زکات مستقرض توسط مقرض را به منزله اداء دین به حساب آورده اند می فرمایند: «و التعلیل مقدوح بأنّ أداء الدین توصلی، و هذا توقیفی، و النیة معتبرة فیه». روشن است که ایشان در واجب توصلی، نیت و قصد اطاعت امر را معتبر نمی دانند. لذا از آنجا که در پرداخت زکات نیت و قصد اطاعت امر معتبر می باشد، آن را مانند اداء دین به حساب نمی آورند.

^۲ - ایشان در قوانین الاصول، جلد ۱، صفحه ۲۱۴، ذیل بحث از مقدّمه الواجب، وجوب مقدّمه الواجب را توصلی دانسته و به مناسبت، در تعریف واجب توصلی و تعبّدی می فرمایند: «و المراد بالواجب التوصلی: هو ما علم أنّ المراد به الوصول إلى الغير، و ليس هو مطلوباً فی ذاته، و لذلك یسقط وجوب الامتثال به بفعل الغير أيضاً، كغسل الثوب التجس للصلاة، و بالإتیان به علی الوجه المنهي عنه كالغسل بالماء المغصوب، و نحو ذلك. و هذا هو السرّ فی عدم اشتراط النیة فیها، دون الواجبات التي لم یحصل العلم بانحصار الحکمة منها فی شیء، أو علم أنّ المراد منها تکمیل النفس و رفع الدّرجة و حصول التقرب، فإنّها لا تصحّ بدون النیة لعدم حصول الامتثال عرفاً إلا بقصد إطاعة الأمر».

^۳ - مانند شستن لباس نجس با آب غصبی.